

معرفی کتاب

خدا در آینه اسماء و صفات

○ رضا بهرامی

برای خواندن خدا یاد می‌کند:

«قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی»؛^۱ «الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی»؛^۲ «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها...»^۳

تقریباً همه مفسرانی که توفیق شرح آیات قرآن را یافته‌اند، در ذیل این دست از آیات، نکات بدیع و ارزشمندی را درباره اسماء و صفات حق، به قلم آورده‌اند. آنچه در نگاه نخست همه این مباحث را پراچ و بها می‌کند، تلاش صادقانه‌ای است که آنان برای تنزیه خداوند از صفات نالایق ذات به کار می‌بندند. به جز تفاسیر، آثار فلسفی و عرفانی، به‌ویژه عرفان نظری، نیز آوردگاهی دیگر برای بحث و فحص درحقیقت اسما و صفات الهی است. این موضوع، تقریباً در همه نوشته‌ها و نهاده‌های اسلامی، جایگاه شایسته‌ای دارد؛ اما آن دسته از فلسفه‌هایی که رنگ و بوی اشراقی دارند و گاه به عرفان و شهود سرک می‌کشند، بیش از اقران و اشباه خود، به این موضوع علاقه نشان می‌دهند. بدین ترتیب فلسفه ویژه و شگفتی که ملاصدرا برجای گذاشت، بیش از اندیشه‌های مشایی و کاوش‌های اشراقیون، به محضر اسماء و صفات باری راه یافت و تکاپو کرد. بی‌دلیل نیست که دو تن از بزرگ‌ترین دانشمندان اسلامی، امام ابوحماد محمد غزالی و امام فخرالدین رازی، در این باره، صاحب تألیف و اثرند؛ زیرا هر دو گرایش‌های آشکار و پنهانی به مباحث و سیره عارفان دارند. غزالی المقصد الاسنی فی شرح اسماء الحسنی را نگاشت و از دیگری، کتابی به نام شرح اسماء الحسنی یا لواعب الیینات فی شرح الاسماء والصفات باقی مانده است. پیش از آن دو نیز آثار مستقل و مندرجی بوده است که بررسی و فهم اسماء و صفات حق - تبارک و تعالی - را وجهه همت خود کرده است. پس از آنان نیز این سلسله همچنان حلقه می‌پذیرد.

یکی از جدیدترین آثاری که موضوع و عنوان آن اسماء و

○ اسماء و صفات حق

○ دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

○ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی

○ چاپ اول، ۱۳۸۱

مولانا جلال‌الدین رومی بلخی، در جایی از دفتر معرفتش، مثنوی، گفته است:

اسم دیدی رو مسما را بجو

مه به بالا دان نه اندر آب جو^۴

این راهبرد، محقق را از «اسم» به سوی «مسما» می‌برد و خوان معرفت را پیش رویش می‌گشاید. اما آیا به راستی «اسم» در جهان خدانشناسی، همان «نام» است در محیط انسان‌ها؟ اگر چنین است، چرا گاهی آن را به «اسماء» و گاهی به «اسامی» جمع می‌بندند؟ آیا اسمی که به اسماء جمع بسته می‌شود، با اسمی که اسامی، جمع آن است، تفاوتی دارد؟ بهترین دریچه‌ای که می‌توان به روی اسماء و صفات الهی گشود، چیست؟ فلسفه؟ عرفان؟ کلام؟ نصوص؟

به هر روی در همه علوم دینی - از نقل تا عقل - اسماء و صفات حضرت باری، موضوع سخن است و هر یک به فراخور ابزار و اهدافی که دارد، چندی بر بالین این بحث بی‌سرانجام، نشسته است. این مقوله، بی‌سرانجام است، زیرا سرآغازی ندارد و هرچه آغاز ندارد، نپذیرد انجام.^۵

در قرآن، برای خداوند اسمای حسنایی نام برده شده است که همگی وسیله‌ای برای خواندن خدا و عبادت اوست. این اسماء که قرآن از آنها به «حسنی» یاد می‌کند، گاه تجزیه شده و نام‌های متعین می‌گیرند؛ مانند خالق، رحمان، باری، الله، مصور، غفور و جز اینها.

قرآن کریم کتاب هدایت است و اسمای الهی را وسیله‌ای

اشاره شده و آرای که به افراط یا تفریط کشیده شده، مورد انتقاد قرار گرفته است.^۴

پس از مقدمه، مباحث کتاب در هجده بخش کوتاه و بلند به ترتیب زیر آمده است: اسماء و صفات حق؛ نصیب مقربان از معرفت اسماء؛ صدرالمآلهین؛ برهان بدیع سبزواری؛ بیان بدیع برخی از اهل تحقیق؛ اسم، آئینه، آیت؛ عقل قدسی، آئینه قدم است؛ کمال معرفت، معرفت کمال است؛ موضع خاص قاضی سعید قمی در باب اسماء و صفات حق؛ در نظر قاضی سعید، علم حق نه حصولی است، نه حضوری؛ صفات فعل در نظر قاضی سعید قمی؛ قاضی سعید، ابن سینا، افلوطین؛ ابداء یا ابتداء؛ امهات اسماء؛ ذات و صفت؛ اسمای حسنی الهی و اقتضای ظهور؛ سهروردی و انکار صفات حقیقیه حق تبارک و تعالی.

در فصل نخست، نویسنده عقیده خود را درباره اسمایی که خداوند به آدم آموخت (علم آدم الأسماء کلها)^۵ ذکر می‌کند و تصریح دارد که این اسماء همان اسمای الهی است و چون انسان مظهر کامل صفات حق است می‌تواند آینه‌وار همه آنها را منعکس کند.

در مطاوی این فصل، عقیده غزالی درباره اسماء و صفات حق، بررسی می‌شود و از همین رهگذر، به تفصیل درباره حقیقت اسمایی که آدم از خداوند، آموخت، سخن می‌رود. در پایان نیز توضیحاتی کوتاه درباره «اسم مستأثره» و «اسم اعظم» می‌آید. اسمای مستأثره اسمایی است که حق تبارک و تعالی در علم غیب برای خود برگزیده است. درباره اسم اعظم نیز سخن‌های بسیاری گفته شده است. کسانی بر این عقیده‌اند که معنای اسم اعظم، به طور اجمال جمیع معانی اسمای الهیه را شامل می‌شود. مظهر اسم اعظم نیز حقیقتی است که همه حقایق ممکنات را شامل است و بر همین اساس مطرح شده است که کدامیک از اسماء، شامل همه اسماء می‌گردد؟ برخی از محققان اسم «الله» را اسم اعظم دانسته و روی اسم «حی قیوم» نیز تکیه کرده‌اند. برخی دیگر از اهل معرفت بر این عقیده‌اند که وقتی انسان از ذات خود غیبت حاصل کند و در عظمت و وحدانیت حق تعالی فانی گردد، خدا را به هر اسمی که بخواند، اسم اعظم خواهد بود. چنان که می‌گویند: کسی از بایزید بسطامی، عارف بزرگ قرن سوم پرسید: اسم اعظم خدا چیست؟ وی در پاسخ گفت: اسم اعظم را حد و پایانی نیست؛ ولی هنگامی که خانه دل را برای وحدانیت خدا از هرگونه غیر پاک کنی، با هر اسمی که حق را بخوانی، همان اسم اعظم خواهد بود.

نصیب مقربان از معرفت اسماء، موضوع و عنوان فصل دوم کتاب است. این فصل نیز با سخن از آرای غزالی در این

صفات حق است، اثر دکتر غلامحسین دینانی است که به حق، خواندنی و مغتنم و راهگشاست. آنچه در ذیل می‌آید، گزارشی کوتاه از این کتاب خواندنی است.

پیشگفتار چاپ دوم کتاب که در بهار ۸۱ نوشته شده است، حاوی بررسی مسئله واحد و کثیر است. نویسنده در این بررسی، به چهار نظریه مهم در این باره اشاره می‌کند و بدون داوری صریح و آشکار درباره آنها این نکته را یادآور می‌شود که وقتی از اتحاد یا عینیت صفت و موصوف سخن می‌رود، مراد اتحاد و عینیت در وجود و تحقق است. بنابراین وی اختلاف‌هایی که در مفهوم صفت و موصوف است، می‌پذیرد و در آنجا، قائل به عینیت نمی‌شود.^۶ بدین ترتیب نسبت وجود واحد و یگانگی حق تبارک و تعالی با مراتب کثرات، در تجلیات و تنوعات ظهور، مانند نسبت واحد با مراتب گوناگون عدد است. چنانکه گفته‌اند:

من ندانم که اندر این چه شک است

که دو، در اصل خود، دو باریک است^۷

پایان بخش این پیشگفتار، یادآوری اهمیت بحث اسماء و صفات برای ارباب معرفت و اصحاب سلوک است: «مسئله اسماء و صفات حق - تبارک و تعالی - مهم‌ترین مسئله‌ای است که توجه به آن، برای ارباب معرفت و اصحاب سلوک، لازم و ضروری شناخته می‌شود».^۸

مقدمه چاپ نخست کتاب با اعتراف به عجز آدمی از شناخت کنه حقیقت وجود، آغاز می‌شود و اینکه «کنه حقیقت هستی، غیب مطلق است که از آن به مقام عما، تعبیر می‌شود. این مقام را مجهول مطلق نیز می‌گویند؛ زیرا نه اسم دارد و نه خبر از آن می‌توان داد.» این ادعا را نیز که «عدم امکان خبر دادن» خود نوعی «اخبار» است، نمی‌پذیرد؛ زیرا وقتی خبر می‌دهیم که از کنه هستی نمی‌توان خبر داد، درواقع از مقام ظهور هستی به عنوان این که در ذهن، معدوم و مجهول مطلق است، خبر داده‌ایم. در این مقدمه، نویسنده به چندین موضوع مهم در تفسیر اسماء در ماجرای خلقت آدم، اشاره می‌کند و تطبیق اسماء الهی را با اسمایی که آدم آموخت، می‌سنجد. بحث مهم و راهگشای دیگری که در مقدمه جای می‌گیرد، «ارزش ذاتی و فی نفسه اسماء» فارغ از مسما و موصوف است که نویسنده بدان توجه کافی می‌کند.

در پایان مقدمه، گزارشی کوتاه از سراسر کتاب می‌آید که به دلیل چشم‌انداز روشنی که پیش روی خواننده می‌گذارد، یادکردنی است: «نویسنده این سطور، سخنان حکما و متکلمان و برخی از ارباب سلوک را مورد توجه قرار داده و تا آنجا که به مقام نظر مربوط می‌شود، به بررسی در این باب پرداخته است. در این بررسی، به موارد قوت و ضعف نظریات

معتزلیان به نفی صفات از ذات، بی‌توجهی آنان به مسئله تشکیک و قاعده مهم «واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات» است.

در واپسین فصل، برهان حاج ملاحادی سبزواری را تقریر می‌کند که در آن قول به زیادت صفات بر ذات، نامعقول و بیرون از دایره برهان می‌نماید. به گزارش وی برخی از اهل تحقیق، دلالت را در معنای اسم ماخوذ دانسته و معتقدند اسم از آن جهت که اسم است، همواره دال بر معنا شناخته می‌شود. بنابراین اگر بپذیریم که دلالت، به عالم وضع و جهان الفاظ و نقوش محدود نیست باید اعتراف کنیم که در موجودات عینی نیز دلالت تحقق داشته و به همین لحاظ (دلالت بر غیر) است که می‌توان آنها را اسم به شمار آورد. بنابراین، هر شیء، اسمی از اسمای حق است و به همین جهت آینه‌ای در برابر جمال اوست و آیتی از آیات باری شناخته می‌شود. بر این اساس، کسی که از درجه علم‌الاسماء به عالم می‌نگرد، موجودات را اسمای حق می‌بیند که تحت اسم ظاهر قرار دارند. در این نگرش، انسان نیز اسمی از اسماء الله به شمار می‌آید.^{۱۳} این مسئله نیز مسلم است که اسم از آن جهت که اسم است، جنبه مرآتیی داشته و قابل تقسیم به جوهر و عرض نیست.

صاحب گلشن راز، در بیتی لطیف این حقیقت را که جهان، سراسر آینه‌ای است در برابر حضرت حق چنین بیان می‌کند:

جهان را سر به سر آینه‌ای دان

به هریک ذره‌ای صد مهر تابان

سپس شرح عالم‌الاسماء شیخ محمد لاهیجی (صاحب مفتاح الاعجاز فی شرح گلشن راز) را ضمیمه سخن خود می‌کند: «بدان که عالم من‌حیث‌المجموع، مثال آینه‌ای است که حق به تمامت وجود اسمایی به تفصیل در آن نموده و هر ذره‌ای از این عالم باز آینه‌ای است که حق به یک وجهی از آن وجه اسمایی در آن منعکس شده است؛ چون که هر ذره صورت اسمی است از اسمای الهیه که وجه آن اسم در آن صورت، ظاهر شده و مقرر است که هر اسمی از اسمای جزئی یا کلیه به جمیع اسماء متصف است؛ زیرا که همه اسماء به ذات احدیت متحدند و از یکدیگر به خصوصیات صفات و نسب، ممتاز می‌شوند».^{۱۴}

از همین جا می‌توان دانست که دلیل، غیر از آیت است؛ زیرا دلیل در نظر اهل استدلال طریقی است که به واسطه آن مدلول به اثبات می‌رسد؛ در حالی که آیه در پرتو ذات، روشن است و کسی که به حقیقت دست یافته است، آیات و نشانه‌های آن را به روشنی مشاهده می‌کند. همچنین می‌توان افزود که میزان اعتبار مدلول از میزان اعتبار دلیل معلوم می‌شود؛ ولی درباره آیه، قضیه برعکس است؛ زیرا هرچه ذوالایه قوی‌تر باشد، آیات و علائم آن آشکارتر خواهد بود.

از مباحث مهم کتاب حاضر، نقد «الهیات سلبی» است.

باره آغاز می‌شود. به عقیده وی بالاترین بهره اهل قرب از اسمای الهی، سلوک در جهت اکتساب صفات حق و تخلق به اخلاق الهی است. غزالی می‌گوید انسان از درک ذات الوهی عاجز است و کسی که درصدد شناخت ذات برآید، جز حیرت و دهشت و سرگردانی نصیبی نمی‌برد. به همین جهت گسترش معرفت و شناخت حق را در راه سلوک به باب اسماء و صفات مربوط می‌داند؛ هر چند که این باب مفتوح نیز حد و پایانه‌ای ندارد. غزالی برخلاف دانشمندانی همچون کانت، اعتقادی به محدودیت فهم بشر در علوم نداشت.

در جایی از همین فصل درباره اشتراک معنوی کلماتی همچون «عالم» و «قادر» میان انسان و خدا سخن می‌رود. نویسنده نیز مانند همه کسانی که در این باره قلم زده‌اند، بر این عقیده است که قول به اشتراک لفظی، غلتیدن در ورطه «تعطیل» است و تنها فرض معقول را قول به اشتراک معنوی می‌داند؛ وی می‌گوید: «براساس آنچه ذکر شد، تنها فرض معقول که می‌توان آن را پذیرفت این است که بگوییم، اطلاق اسم عالم در مورد حق تعالی، همان معنایی را افاده می‌کند که از اطلاق این کلمه در مورد انسان مفهوم می‌گردد؛ تنها تفاوتی که در اینجا وجود دارد، تفاوت در شدت و ضعف است... پذیرفتن این فرض به معنای این است که قول به اشتراک معنوی را در باب وجود و همچنین اسماء و صفات حق پذیرفته باشیم... این نظریه همان چیزی است که ملاصدرا مطرح کرده و براساس آن به راه حل بسیاری از مشکلات فلسفی و کلامی نزدیک شده است...»^{۱۵}

بحث اشتراک معنوی وجود و قول به تشکیک، نویسنده را به فصلی جداگانه در نقد و بررسی آرای ملاصدرا رهنمون می‌شود.

به عقیده وی «از طریق قول به اشتراک معنوی وجود، می‌توان به راه حل بسیاری از مشکلات فلسفی و کلامی دست یافت.» نتیجه‌ای که وی از این قالب فلسفی در موضوع اسماء و صفات می‌گیرد این است که «علم حق تبارک و تعالی، در عین وحدت و بیگانگی، علم به همه چیز است و هیچ امری اعم از کلی و جزئی از حیطة آن بیرون نیست؛ زیرا اگر امری از امور باقی بماند که علم کمالی حق، علم به آن نباشد، لازمه آن این است که علم کمالی در آن مورد فعلیت نیافته است؛ در حالی که فعلیت علم کمالی حق، واجب و ضروری است...»^{۱۶} مبحث بسیار مهم و معرکه‌آرایی که در کلام از آن به رابطه صفات و ذات یاد می‌شود، از دیگر مباحث این فصل است. نویسنده عقیده اشاعره را که قائل به زائد بودن صفات حق بر ذات‌اند، سخت نکوهش می‌کند و از زبان چند تن از بزرگان فلسفه و کلام آنان را نقد می‌کند. معتزله را نیز به اتهام قول به نفی صفات، از نقد و بررسی‌های خود بی‌نصیب نمی‌گذارد. دلیل و منشأ اعتقاد

مسئله صفات، دچار اشکال شده و صفات حقیقیه حق تعالی را انکار کرده است. او مبدأ هستی را نور الانوار دانسته و معتقد است در نور الانوار هیچ‌گونه هیئت یا صفتی که متقرر ذات باشد، تحقق ندارد؛ زیرا این صفت یا واجب است یا معلول. در صورتی که معلول باشد، یا معلول واجب دیگری است یا معلول یک موجود ممکن به شمار می‌آید. در فرض نخست و دوم، تعدد واجب‌الوجود لازم می‌آید و بطلان آن با براهین به اثبات رسیده است؛ اما در فرض سوم با این اشکال روبه‌رو می‌گردیم که واجب‌الوجود از معلول خود منفعل شود و این امر بدون تردید باطل است. اشکال مهمی که می‌توان به این نظریه گرفت آن است که در آن علم و حیات یا نور الانوار متحد شناخته شده است. اما اگر علم با ذات حق متحد باشد، چون علم همواره با معلوم خود مطابقت دارد، ناچار باید ذات حق نیز به حکم اتحاد با علم، با معلومات مطابقت داشته باشد. ولی اشکال نویسنده به این نظریه، از منظر حکمت متعالیه است. در حکمت متعالیه تقسیم علم حق تبارک و تعالی به دو قسم حادث و قدیم اعتباری ندارد، بلکه باید علم باری را به ذاتی و فعلی تقسیم کرد تا از بند شبهات رها شد.

به هر روی کتاب اسماء و صفات حق از آثار خواندنی و مغتنم است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مثنوی، دفتر سوم.
۲. ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست هر چه آغاز ندارد، نپذیرد انجام (حافظ)
۳. اسراء: ۱۱.
۴. طه: ۸.
۵. اعراف: ۱۸.
۶. دینانی، اسماء و صفات حق، ص ۱۱.
۷. همان، ص ۱۳.
۸. همان، ص ۱۴.
۹. همان، ص ۳۴.
۱۰. بقره: ۳۱ - ۳۳.
۱۱. همان، ص ۷۳ - ۷۴.
۱۲. همان، ص ۷۹.
۱۳. همان، ص ۱۱۵.
۱۴. لاهیجی، مفاتیح‌الاعجاز، ص ۱۱۵.
۱۵. قاضی سعید قمی، کلید بهشت، ص ۷۰، به نقل از دینانی، ص ۱۶۰.
۱۶. شرح توحید صدوق، ص ۱۷۹.

الهیات سلبی، به معنا و مفهومی که خواهد آمد، ریشه در فلاسفه پیش از اسلام دارد و در میان فیلسوفان اسلامی نیز طرفداران چندی می‌توان برای آن یافت. نویسنده، در چندین فصل کتاب، این نوع نگرش و جهان‌شناسی را به شدت نقد می‌کند و از این رهگذر، عقاید کسانی مانند قاضی سعید قمی را برمی‌رسد.

ملخص الهیات سلبی، به بیان قاضی سعید قمی، بدین شرح است: «علت اینکه پیغمبران الهی و حکمای بزرگ، برای خداوند به صفات قائل شده و او را متصف به اوصاف ساختند، این است که عوام مردم در ادراک قاصرند. به همین جهت رعایت حال ایشان نموده، خدا را به اوصاف متصف کردند، والا در واقع و نفس الامر، واجب‌الوجود، متصف به صفتی نمی‌تواند بود. پیغمبران و حکمای بزرگ نیز به چنین چیزی باور ندارند. حاشا و کلا که پیغمبران برای خدا اوصاف قائل شده باشند، بلکه غرض ایشان در هر وصفی از اوصاف که واجب‌الوجود را به آن متصف داشته‌اند، این است که او متصف به نقیض آن وصف نیست؛ مثلاً اگر می‌گویند خداوند عالم است، بدین معناست که جاهل نیست و اگر می‌گویند خدا قادر است، یعنی عاجز نیست و همه این اوصاف را بر این قیاس باید کرد. بدین ترتیب، همه آنها فی‌الحقیقه به سلوب برمی‌گردد، نه اینکه او را متصف به اوصاف مذکور می‌دانند.»^{۱۵}

بخش عمده‌ای از کتاب، از این پس، به تحلیل و نقد این نظریه اختصاص دارد و نویسنده به مدد چندین برهان و نقل اقوال بزرگان، نقایص آن را برمی‌شمارد. از جمله اینکه بنابر این نظریه، علم خداوند نه حضوری است و نه حصولی؛ بلکه حق تعالی فوق حصول و حضور است؛ زیرا علم، اعم از اینکه حصولی باشد یا حضوری، از طریق تعلیم، تحقق می‌پذیرد. افاده علم می‌تواند تحقق صورت حاصله از یک شیء باشد و می‌تواند حضور خود آن شیء به شمار آید. بدین رو علم خداوند، نه می‌تواند حصولی باشد و نه حضوری.^{۱۶}

خلل عمده‌ای که در این نظریه و استدلال آن وجود دارد این است که در بحث «اسمای حسنی و اقتضای ظهور» سخن بر سر این است که انسان مظهر همه اسماء و صفات حق است و آنچه مظهر همه اسماء و صفات حق باشد، کامل‌ترین موجود در جهان به شمار می‌آید. اهل لغت برای کمال چندین معنا ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آنها، باز شدن، شکفتن و گسترده شدن است. تردیدی نیست که این معانی، لوازم کمال بوده و حقیقت کمال را نمی‌توان در این مفاهیم محصور و محبوس کرد.

در فصلی دیگر از کتاب، آرای شیخ شهاب‌الدین سهروردی درباره اسماء و صفات الهی، به محک نقد نویسنده می‌خورد. به گفته نویسنده، سهروردی از جمله کسانی است که در مورد